

مقاله پژوهشی

تحلیل کهن‌الگویی رمان «یکلیا و تنهایی او» از تقی مدرّسی با تکیه بر جلوه‌های اساطیری کتاب مقدس

لهراسب عالی محمدی، شاهپور شهولی کوه شوری*، امیدوار مالملی
گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد ایذه، دانشگاه آزاد اسلامی، ایذه، ایران.

تیر ۱۴۰۲، دوره ۱۶، شماره پیاپی ۸۶، صص ۸۵-۱۰۱

DOI: 10.22034/bahareadab.2023.16.6918

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

چکیده:

زمینه و هدف: کهن‌الگوها مفاهیمی ازلی-ابدی هستند که در ذهن هر انسانی قرار دارند و از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و مفاهیمی مانند عشق، مرگ، ترس، شادی، فداکاری، راهبری، کینه و دشمنی را بیان میکنند. اولین بار، کارل گوستاو یونگ، به اهمیت کهن‌الگوها پی برد و در کتابهایش به آنها پرداخت. آنها در زندگی روزمره انسانها نقش اساسی داشته و همچنین در ادبیات و هنر نیز حضور دارند؛ چراکه هنرمندان و نویسندگان برای ایجاد یک اثر ادبی ماندگار بیشتر از ناخودآگاه خود الهام میگیرند و از آنجا که جایگاه کهن‌الگوها در ناخودآگاه است، میتوان تأثیر آنها را در آثار ادبی و هنری مشاهده و بررسی کرد. بر همین اساس هدف کلی این مقاله، بررسی و تحلیل کهن‌الگوهای رمان «یکلیا و تنهایی او» از تقی مدرّسی است.

روش مطالعه: گردآوری اطلاعات در این مقاله بصورت کتابخانه‌ای انجام شده و روش پژوهش در این جستار، تحلیلی - توصیفی است.

یافته‌ها: براساس یافته‌های این مقاله، انواع کهن‌الگوها در این رمان قابل مشاهده و ردیابی هستند. در این رمان، چوپانی به نام «کوشی» آنیموس «یکلیا» و زنی به نام «تامار» آنیمای «میکاشاه» است. هم یکلیا و هم میکاشاه در رسیدن به آنیما و آنیموس خود دچار ناکامی میشوند. بطور کلی در این اثر از بازده نماد و جلوه کهن‌الگویی استفاده شده است.

نتیجه‌گیری: نتیجه حاصل از پژوهش نشان میدهد انواع کهن‌الگوها در این رمان، قابل مشاهده، بررسی و تحلیل هستند. در این رمان، یکلیا در وصال به آنیموس خود ناکام میماند. همچنین میکاشاه نیز بخاطر مخالفت یهوه، به وصال آنیمایش نمیرسد. در واقع تامار، جلوه منفی و شیطانی آنیماست و میکاشاه باید از وصال او خودداری کند. یکلیا در جریان عاشق شدن به خویشتن خود دست مییابد و میپذیرد تنهایی سرنوشت محتوم بشر است.

تاریخ دریافت: ۱۹ خرداد ۱۴۰۱
تاریخ داوری: ۲۲ تیر ۱۴۰۱
تاریخ اصلاح: ۰۵ مرداد ۱۴۰۱
تاریخ پذیرش: ۲۱ شهریور ۱۴۰۱

کلمات کلیدی:

تقی مدرّسی، یکلیا و تنهایی او، کهن‌الگو، یونگ.

* نویسنده مسئول:

✉ Sh.shahvali@iaau.ac.ir

☎ ۰۴۰۴۳۶۲۲۰۶۱ (+۹۸)



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

The archetypal analysis of the novel "Yekolya and Her Loneliness" by Taqi Modarresi based on the mythological effects of the Torah

L. Aali Mohammadi, Sh. shahvali kohshouri*, O. Malmoli

Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Izeh Branch, Islamic Azad University, Izeh, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 09 June 2022

Reviewed: 13 July 2022

Revised: 27 July 2022

Accepted: 12 September 2022

KEYWORDS

Taqi Modarresi,
Yekolya and Her Loneliness,
Archetype, Jung.

*Corresponding Author

✉ Sh.shahvali@iaui.ac.ir

☎ (+98 61) 43622040

ABSTRACT

BACKGROUND AND OBJECTIVES: Archetypes are eternal-eternal concepts that are in the mind of every human being and are passed from one generation to another and express concepts such as love, death, fear, happiness, sacrifice, leadership, hatred and hostility. For the first time, Carl Gustav Jung realized the importance of archetypes and discussed them in his books. They play an essential role in people's daily life and are also present in literature and art because artists and writers draw inspiration from their subconscious to create a lasting literary work, and since the position of archetypes is in the unconscious, their influence can be observed and analyzed in literary and artistic works. Based on this, the general purpose of writing this article is to examine and analyze the archetypes of the novel "Yekolya and Her Loneliness" by Taqi Modarresi.

METHODOLOGY: This article is a Library-Based Compilation and its Compilation Tool is Note-Taking.

FINDINGS: Based on the findings of this article, all kinds of archetypes can be seen and traced in this novel. In this novel, a shepherd named "Kooshi" is the animus of "Yekolya" and a woman named "Tamar" is the anima of "Mika Shah". Both Yekolya and Mika Shah fail to reach their anima and animus. In general, 11 archetypal symbols and effects are used in this work.

CONCLUSION: The result of this research shows that all kinds of archetypes in this novel can be observed, examined and analyzed. In this novel, Yekolya fails to connect with her animus. Also, MikaShah does not get to join his anime due to Yahweh's opposition. In fact, Tamar is the negative and evil aspect of Anima, and Mika Shah should avoid connecting with her. In the process of falling in love, Yekolya finds herself and accepts that loneliness is the inevitable fate of mankind.

DOI: [10.22034/bahareadab.2023.16.6918](https://doi.org/10.22034/bahareadab.2023.16.6918)

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 29	 0	 0

مقدمه

تقی مدرّسی از نویسندگان معاصر ایران است. او در سال ۱۳۱۱ شمسی در تهران متولد شد. پس از پایان تحصیلات ابتدایی و متوسطه در زادگاه خود به دانشکده پزشکی راه یافت و پس از دریافت دکترای پزشکی به آمریکا رفت. «او سالیان درازی از عمر خود را در آمریکا گذراند. همسرش یکی از داستان‌نویسان مدرنیست آمریکا به شمار می‌آید. چند باری به ایران سفر کرد و بعد از انقلاب دوباره به مسائل ایران علاقه‌مند شد و داستان‌هایی درباره مسائل داخلی ایران به چاپ رساند» (عبداللهیان، ۱۳۷۹: ۱۰۸). مدرّسی مهمترین اثر خود یعنی *یکلیا و تنهایی او* را در سال ۱۳۳۴ شمسی نوشت. این اثر بزودی مطرح شد و نام مدرّسی را در ایران مشهور کرد. دوران نوشتن و فعالیت‌های ادبیش همزمان با دهه سی شمسی و حوادث پس از کودتای ۲۸ مرداد بود. در این مقطع، سخت‌گیرهای سیاسی و اجتماعی به غایت رسیده بود و بسیاری از اهل قلم زندانی و سرکوب شده بودند. در این دوران روشنفکران و اهل قلم اجازه چاپ آثار سیاسی و اجتماعی را نداشتند و آثارشان ممیزی و توقیف میشد. مدرّسی *یکلیا و تنهایی او* را در واکنش به این فضا نوشته است. او برای در امان ماندن از بازکاوی و پیگرد، به اسطوره‌ها و کهن‌الگوها پناه برده است تا در سایه آنها بطور نمادین، به انتقاد از وضع موجود بپردازد. رمان *یکلیا و تنهایی او* سرشار از کهن‌الگوهای گوناگونی است که در این اثر جلوه بارزی دارند. هدف کلی از نگارش این مقاله، بررسی همین کهن‌الگوهاست. این مقاله از روش مطالعه کتابخانه‌ای استفاده کرده و ابزار گردآوری اطلاعات آن نیز فیش‌برداری است.

روان‌انسان بعنوان یکی از پیچیده‌ترین آثار خلقت، همواره مورد مطالعه پژوهشگران بوده و پیوسته لایه‌های جدیدی از آن کشف و تعریف شده است. کارل گوستاو یونگ -که روانشناسی تحلیلی با نام و شناخته میشود- از جمله اندیشمندانی است که گامی مهم و بنیادین در جهت بازشناخت روح انسان برداشته است. او با معرفی ناخودآگاه جمعی بعنوان میراث مشترک تمامی انسانها، از هر قوم و نژاد و فرهنگ، انسان معاصر را متوجه بخش ناشناخته روان خود ساخت. در نگاه او، کهن‌الگوها بعنوان اجزای تشکیل‌دهنده ناخودآگاه جمعی، بمثابة قواعدی عمل میکنند که ذهن انسان با بهره‌گیری از آنها، به درک عمیقتر و بهتری از محیط نائل میشود. از نظر یونگ «نه تنها رسوبات تجربیات اجداد انسانی بشر در زمینه ناخودآگاه جمعی ما وجود دارد، بلکه رسوبات کنشهای انواع حیواناتی که اجداد انسان به شمار میروند نیز در این زمینه تهنشین شده‌اند و هر انسانی به میزان زیادی اسیر و نماینده یک روح جمعی به شمار میرود» (یونگ، ۱۳۷۷: ۲۷).

آرکی‌تایپ^۱؛ متشکل از دو کلمه آرکی و تایپ است. آرکی در فرهنگ یونانی، به معنای کهن و تایپ نیز کلمه‌ای فرانسوی به معنای الگو است. کهن‌الگو اصطلاحی است که برای اولین بار توسط یونگ در سال ۱۹۱۹ میلادی مطرح شد و از روان‌شناسی وارد علوم و رشته‌های مختلف از جمله ادبیات شد. «یونگ نخست در سال ۱۹۱۹ درونه‌های ناخودآگاه جمعی را «کهن‌نمونه» خواند و همین کهن‌نمونه‌ها هستند که تصاویر کهن‌نمونه‌ای را میسازند که از طریق اساطیر، رؤیاها، هنر و ادبیات با آنها آشناییم» (روتون، ۱۳۸۷: ۲۸). این مفاهیم که دارای جلوه‌ها و مظاهر گوناگون هستند به خودی خود محتوایی ندارند و آنگاه محتوا پیدا میکنند که به مرحله خودآگاهی برسند و نمادین شوند. «با توجه به یافته‌های روانشناسی میتوان گفت جای تردید نیست که کهن‌الگوهایی وجود دارند که هیچگاه خودآگاه نبوده‌اند و وجود آنها را تنها از رهگذر آثار آنها بر محتویات خودآگاه میتوان اثبات نمود» (یونگ، ۱۳۷۴: ۱۶۴). از دیدگاه او کهن‌الگوهای اصلی عبارتند از: «آنیما، آنیموس، خود، سایه و نقاب» (یونگ،

^۱. Archetype

۱۳۸۱: ۱۵۶). این الگوها در آثار ادبی اکثر هنرمندان وجود دارند، زیرا از نظر یونگ «هنرمند، مفسر رازهای روح زمان خویش است، بدون اینکه خواهان آن باشد؛ مانند هر پیامبر راستین. او تصوّر میکند از ژرفای خود سخن میگوید، اما روح زمان است که از طریق دهانش سخن میگوید و آنچه وی میگوید، وجود دارد، زیرا تأثیرگذار است» (یونگ، ۱۳۷۹: ۲۴۲).

هنرمندان و نویسندگان برای ایجاد یک اثر ادبی ماندگار، بیشتر از ناخودآگاه خود الهام میگیرند و از آنجایی که جایگاه کهن‌الگوها در ناخودآگاه است، میتوان تأثیر این کهن‌الگوها را بر آثار ادبی و هنری مشاهده و بررسی کرد. بر همین اساس، این مقاله در نظر دارد به بررسی کهن‌الگوهای رمان "یکلیا و تنهایی او" از تقی مدرّسی بپردازد. مدرّسی در این اثر، علاوه بر استفاده از پنج کهن‌الگوی اصلی یونگ، نمادهای دیگر اساطیری چون راهب، کاتب، نجات‌دهنده، پیر دانا، وسوسه‌گر و عاشق را نیز به کار برده است.

سابقه پژوهش

قاسم‌زاده و جعفری هرفته، در مقاله‌ای با عنوان «بازخوانش بینامتنی رمان اسطوره‌ای یکلیا و تنهایی او نوشته تقی مدرّسی» به این نتیجه رسیده‌اند که «شخصیت تامار در روایت اصلی رمان از روابط بینامتنی پنهان اثر، با اسطوره لیلیت پرده می‌گشاید. شخصیتی اسطوره‌ای که بواسطه پیوندش با سرزمین ایران - سکونتگاه ابتدایی لیلیت - در پی بازگشت به سرزمین بالندگی و رشد خویش است» (قاسم‌زاده و جعفری هرفته، ۱۳۹۲: ۱۳۰). قبادی و همکاران، در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل اسطوره‌ای یکلیا و تنهایی او و ملکوت، با نگاه به تأثیر کودتای ۲۸ مرداد در بازتاب اسطوره‌ها» به تحلیل اسطوره‌ای این دو رمان پرداخته‌اند. آنها در پایان به این نتیجه رسیده‌اند که «با توجه به فضای سیاه و تحکّم‌آمیز بعد از کودتا، بهترین ابزار بیانی برای نمایش واقعیت‌های زمانی در پرده بیانی ابهام‌آمیز، نماد اسطوره‌ای بوده است» (قبادی، بزرگ بیگدلی و علیجانی، ۱۳۹۳: ۴۸). حیدری و خانی اسفندآباد در مقاله‌ای با عنوان «نقد اسطوره‌های دو رمان ملکوت و یکلیا» به نقد اسطوره‌ای این دو اثر پرداخته‌اند. آنها در پایان نتیجه‌گیری کرده‌اند که «خواننده در این کتابها با اسطوره یهوه و شیطان، یعنی همان مفاهیم کلی ازلی و ابدی کتاب مقدّس روبروست. البته با این تفاوت که در رمان یکلیا و تنهایی او، شیطان فرشته مقرب، چهره‌ای دوست‌داشتنی و معقول دارد و نیازهای روحی و عاطفی آدم را میفهمد و با او همدردی میکند» (حیدری و خانی اسفندآباد، ۱۳۹۲: ۱۰۲).

نگاهی کوتاه به رمان یکلیا و تنهایی او

رمان "یکلیا و تنهایی او" درباره عشق یک شاهزاده خانم یهودی به نام "یکلیا" به یک چوپان است. یکلیا بخاطر این عشق، از سوی پدر خود طرد میشود و در راه به شیطان برمیخورد. شیطان برای او داستان عشق یکی از پادشاهان قدیم اسرائیل را تعریف میکند که آن پادشاه نیز در عشق شکست خورده است. «نثر نویسندگان در یکلیا و تنهایی او، نثری است کلاسیک و به مناسبت موضوع عاشقانه و شاعرانه داستان از روشنی، سادگی، استواری و روانی نسبی برخوردار است» (صبور، ۱۳۸۴: ۴۷). بسیاری از منتقدان، این اثر مدرّسی را بهترین اثر او میدانند. آنها ساختار استوار و نثر آهنگین این اثر را ستوده‌اند. «یکلیا با ساختاری استوار و با نثری است به اقتضای فضا شاعرانه و عاشقانه، شفاف و صاف و در عین حال سنگین و آهنگین و نزدیک به کلاسیک، که نشانه‌های نثر فارسی عهدین در آن آشکارا پیداست» (حقوقی، ۱۳۷۹: ۱۵۴).

بررسی کهن‌الگوهای رمان یکلیا و تنهایی او

در ادامه کهن‌الگوهای مختلف رمان یکلیا و تنهایی او مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرند.

کهن‌الگوی آنیموس

در رمان "یکلیا و تنهایی او" دختر پادشاه اسرائیل، عاشق "کوشی" چوپان گله پدرش میشود. چوپان، آنیموس یکلیا به شمار میرود. کهن‌الگوی آنیموس، سرمشقی کهن برای عشق ورزیدن است. یونگ، مرد درونی زن را، آنیموس نام نهاده است. آنیموس روان زنانه مرد است و اغلب در رؤیاها و اوهام زن تجسّم مییابد یا خود را در عملکردهای زن نشان میدهد و در ذهن او نفوذ میکند. یونگ اعتقاد داشت که «فرد ممکن است در رفتار خویش، سرمشق کهن‌الگویی در پیش بگیرد. نمونه این سرمشقهای کهن‌الگویی را در واکنش یا احساس عاشق و معشوق میتوان دید که نه برآمده از رابطه شخصی این دو با یکدیگر، بلکه سرچشمه گرفته از کهن‌الگوی آنیما و آنیموس است که زمینه بروز آن واکنش یا احساس را در فرد ایجاد میکند» (پاینده، ۱۳۸۸: ۱۸۹).

یکلیا، چوپان را بسیار دوست دارد: «غروبها در کنار ایوان پادشاه، میان سرخی و کبودی به دنبال می‌آمد. خودم را در آغوشش می‌انداختم. او مرا مثل برّه‌هایش از زمین بلند میکرد و به میان صحرا میبرد. تا صبح در کنارش بلند نمیشدم» (مدرّسی، ۱۳۳۴: ۳).

هر فردی در کنار آنیموس خود احساس آرامش میکند و دوست دارد همواره در کنار او باشد. یکلیا هم دوست دارد همواره در کنار آنیموس خود باشد، بطوریکه در کنار او حتی خدا را هم فراموش میکند: «من خدا را فراموش کرده بودم. دلم نمیخواست لحظه‌ای از او دور باشم. فقط گاهی وقت سحر که به قصر پادشاه برمیشد، هوسی در دلم مینشست. دلم میخواست قدری میان صحرا تنها بودم و گوشه‌های گمشده و خاموش آن را بیابم» (همان: ۳).

آنیموس در روان ناخودآگاه فرد جای دارد و خاطرات عشق او هرگز فراموش نمیشوند. یکلیا با یادآوری خاطراتش با آنیموسش، یاد آن لحظه‌های خوش را زنده میکند؛ خاطراتی که هیچ گریزی از آنها نیست و همواره در حال تداعی شدن هستند. عشق یکلیا و چوپان چندان دوامی ندارد. وقتی که پدر یکلیا، از ماجرای این عشق باخبر میشود، چوپان را میکشد و دختر را تازیانه میزند و از دربار میراند.

گویی این غریزه قهر و شکست است که در پدر تجلّی مییابد و مانع عشق و لذّت دختر میشود. بعد از این حادثه، یکلیا که عشق و محبت خود را از دست داده است، آواره صحرا و بیابان میشود. «عشقها همیشه به سرانجام نمیرسند و عاشقان ناکام میمانند، زیرا عاشق شدن و عشق ورزیدن دوگانگی را از میان برمیدارد و تنهایی محو میشود و آدم، تنها بودن خود را از یاد میبرد» (میرصادقی، ۱۳۸۲: ۱۷۰).

یکلیا بر سر دوراهی عشق و پدر مانده است. یا باید از عشق دست بکشد و پدر را داشته باشد، ولی تنها بماند یا اینکه عاشق باشد و مورد طعن و لعن پدر قرار گرفته و از دربار رانده شود. درنهایت او عشق را انتخاب میکند اما با کشته شدن چوپان توسط پدر، او هم عشق را از دست میدهد و هم پدر را. او که کوشیده است به مدد عشق، بر ترس و تنهایی خود غلبه کند، درنهایت شکست میخورد و در ترس و تنهایی باقی میماند.

کهن‌الگوی آنیما

پس از اینکه یکلیا توسط پدر از دربار رانده میشود، در ساحل رود "ابانه" با شیطان که در هیئت یک پیرمرد ظهور کرده است، روبرو میشود. شیطان برای دلداری و تسکین او، داستان عشق "میکاشاه" به زنی به نام "تامار" را بازگو

میکند. تamar، آنیمای میکاشاه به شمار می‌رود. «آنیمای بزرگ بانوی روح مرد است» (یاوری، ۱۳۷۴: ۱۹۰). این بزرگ بانوی روح مرد، همان است که در ضرب‌المثلی آلمانی به حوا معروف است. «هر مردی حوا را در درون خود دارد» (گورین، ۱۳۷۰: ۱۹۶). یونگ عقیده دارد «روان زنانه تجسم تمام تمایلات روانی زنانه در روح مرد است. مانند احساسات و حالات عاطفی مبهم، حدسهای پیشگویانه، پذیرا بودن امور غیرمنطقی، قابلیت عشق شخصی، احساس خوشایند به طبیعت و رابطه او با ضمیر ناخودآگاه» (یونگ، ۱۳۵۹: ۲۸۰).

در رمان "یکلیا و تنهایی او" میکاشاه، پادشاه اسرائیل است. او در قصر بزرگی با پسرش "عازار" زندگی میکند. پسر میکاشاه به جنگ می‌رود و پس از بازگشت از جنگ، زنی به نام "تامار" را با خود به غنیمت می‌آورد. میکاشاه عاشق تامار میشود و او را با خود به خیمه‌اش میبرد. او اکنون آنیمای خود را یافته است و در کنار او احساس آرامش میکند. میکاشاه قصد دارد آنیمایش را با خود درون قصرش در شهر اورشلیم ببرد، اما ناگهان قاصدی از راه می‌رسد و با خود خبر مهمی می‌آورد: «ای سرور اسرائیل دیروز در کوه سقاره خداوند بر یاکین نبی ظاهر شده و گفته است که شیطان از سدوم کسی را بلند کرده و لعنت خدا با اوست. اسرائیل دروازه‌های شهرهای خود را میبندد و از ورود او به شهرهای خود جلوگیری میکند» (مدرسی، ۱۳۳۴: ۱۷). درواقع تامار، جلوه منفی و شیطانی آنیماست و میکاشاه باید از وصال با او خودداری کند، اما پادشاه از فرمان خداوند سرپیچی میکند و تامار را با خود به قصر میبرد، به او عشق ورزیده و او را گلباران میکند. گلها نیز میتوانند نمادی از آنیمای باشند. به اعتقاد یونگ «گل در رؤیا مانند جلوه‌ای قدسی از سوی ناخودآگاه به صاحب رؤیاست» (یونگ، ۱۳۷۳: ۱۲۵).

برای میکاشاه تامار از همه زنان جهان زیباتر است. او تامار را بسیار دوست دارد و او را گلباران میکند: «شاه از جای خود بلند شد و گفت: تو بر همه چیز قادری. تو مافوق جهان قرار گرفته‌ای. ای زیباترین زنان عالم. آنگاه سبد گل را از زمین برداشت و روی سینه تامار خالی کرد» (مدرسی، ۱۳۳۴: ۲۹).

پس از اینکه خداوند بر اهالی شهر غضب میگیرد، میکاشاه زیر فشار درباریان و مردم شهر علیرغم میل باطنیش، تامار را از شهر بیرون میکند و از آنیمایش دست میکشد. اما او همچنان بخاطر از دست دادن آنیمایش غمگین و دلتنگ است. «نام تامار نمادین است، چنانکه هم مار را به ذهن تداعی میکند که خود عامل شیطان است و هم موجب گناه و اخراج و آوارگی و تار و مار شدن آدم (ع) از بهشت شد» (نوری خاتونبانی، ۱۳۸۶: ۱۱۷). در اساطیر ایران «اهریمن مار را که هم‌ریشه مرگ است، آفرید و اهورامزدا در برابر آن و برای مقابله با او، آتش را آفرید» (یاحقی، ۱۳۸۶: ۷۳۷).

کهن‌الگوی خویشتن یا خود

اصل سازمان‌دهنده شخصیت، کهن‌الگویی است که یونگ نام "خود" را بر آن نهاد. خویشتن درست مثل خورشید که در مرکز منظومه شمسی قرار گرفته، کهن‌الگویی است که در مرکز ناخودآگاه جمعی قرار دارد. روان ناخودآگاه به کلیت شخصیت برتر انسان تعلق دارد. یونگ این شخصیت برتر را «خویشتن» نامیده است: «من معمولاً شخصیت فراتر از خویشتن مینامم، و از این طریق تفاوت زیادی میان الگوی «من» که بخوبی شناخته شده است و محدوده آن، ذهن ناخودآگاه است، و کل شخصیت، که مضامین ناخودآگاه و نیز مضامین خودآگاه را در بر میگیرد، قائل میشوم» (یونگ، ۱۴۰۰: ۲۲۵).

در رمان "یکلیا و تنهایی او" یکلیا در جریان عاشق شدن، میخواهد به خویشتن خود دست یابد، اما پس از آنکه عاشق کوشی چوپان پدرش میشود، از جانب پدر تنبیه و از قصر رانده میشود. او سرگشته و پریشان در کنار رود

"ابانه" با شیطان که در هیئت یک پیرمرد جلوه کرده است، روبرو میشود. شیطان او را دلداری میدهد و سعی میکند با حرفهایش، خوشتن یکلیا را به او بشناساند؛ خوشتنی که همیشه تنهاست و تنها خواهد ماند و تنهایی سرنوشت مقدّر اوست. شیطان به یکلیا میگوید: «تو همیشه تنها بوده‌ای» (مدرّسی، ۱۳۳۴: ۴). شیطان میخواهد با گفتن این جمله، تنهایی بشر و سرنوشت مقدّر او را برای یکلیا را بازگو کند. از نظر شیطان، زندگی این جهان برای انسان سخت میگذرد. انسان همواره از تنهایی میگریزد و به فکر زندگی ابدی در جهان دیگر است تا تنها نماند: «یکلیا زندگی در روی این جهان کور، بر پسر انسان سخت میگذرد. حداقل او امیدوار است که بعد از این مرحله راه جاودانی را در پیش دارد و در آنجا تنها نخواهد بود» (همان: ۶). درواقع یکلیا و شیطان، یک درد مشترک دارند؛ تنهایی و به همین خاطر است که شیطان بسراغ یکلیا می‌آید. «یکلیا به تحمل تنهایی که تحمل سرنوشت محکوم است میشود و شیطان نیز که تنهاست تنهای تنها، بسراغ او می‌آید» (حیدری و خانی اسفندآباد، ۱۳۹۲: ۹۲). شیطان در ادامه برای اینکه ثابت کند سرنوشت محکوم بشر، تنهایی است، داستان عشق میکاشاه به تمار و شکست عشقی او را برای یکلیا تعریف میکند. یکلیا پس از شنیدن داستان میکاشاه، به خوشتن خود دست مییابد و میپذیرد زندگی را در تنهایی ادامه دهد. درواقع یکلیا نمادی از بشر مطرود و بی‌پناه است.

کهن‌الگوی نقاب

کهن‌الگوی "نقاب" یا "پرسونا" یکی از کهن‌الگوهای مهمّ فروید است. «کهن‌الگوی "پرسونا" یک نقاب است، ظاهری علنی که برای نشان دادن خودمان بعنوان فردی که متفاوت با آنچه واقعاً هستیم به خود میگیریم» (شولتز، ۱۳۸۳: ۱۱۶). وجود نقاب برای هماهنگ‌سازی شخصی با محیط اطراف و اجتماع خود ضروری به نظر میرسد. چون برای راحت زیستن در اجتماعات بشری و ایجاد روابط و تعامل بیخطر، لازم است نقابی را که جامعه پذیرای آن است بر چهره بزنیم و با شخصیت مجازی، به زندگی اجتماعی بپردازیم.

در رمان "یکلیا و تنهایی او" شیطان برای اینکه در جامعه ظاهر شود و به نبرد با یهوه بپردازد، در هیئت پیرمرد چوپان و تمار ظاهر میشود. درواقع این دو هیئت، نقابهای شیطان هستند. در اوایل رمان، زمانی که یکلیا از دربار رانده میشود و در کنار رود "ابانه" با پیرمردی روبرو میشود که قصد دارد به او دلداری بدهد، این پیرمرد درواقع شیطان است که با نقاب پیرمرد چوپان ظاهر شده است. شیطان در آغاز رمان، با این نقاب ظاهر میشود: «ردای درازی بر تن داشت. ریش بلند و آویخته‌اش به سینه ساییده میشد. ولی چیزی که در او مشخص بود، چشمان وحشی و نافذش بود که در تاریکی مانند زمرّد شکسته‌ای میدرخشید» (مدرّسی، ۱۳۳۴: ۲).

در قسمت دوم رمان هم، شیطان با نقاب زنی زیبا به نام تمار در قصر میکاشاه جلوه میکند و قصد دارد او را فریب دهد. شیطان در رمان "یکلیا و تنهایی او" در یک جا با نقاب پیرمرد چوپان، یکلیا را راهنمایی میکند و او را دلداری میدهد و در جایی دیگر، با نقاب تمار، میکاشاه را به نافرمانی مقابل یهوه و خشونت در برابر مردم وامیدارد: «تامار با ایجاد شیفتگی در میکا پادشاه اسرائیل، رفتار او را با مردم تغییر داده و میکا را به خشونت و سختگیری و استبداد واداشته است و گویی هر بار صدایی مودی، او را به مصلوب و مقتول کردن مردم فرمان میدهد. بخشی از برنامه‌ها و گفته‌های شیطان بوسیله همین تمار و پسرعموی پادشاه، که نامش "عسابا" است، در داستان مطرح میشود» (شیری، ۱۳۸۳: ۲-۹۱).

کهن‌الگوی سایه

آن دسته از رفتارها و اعمالی که جامعه به هیچ وجه انجام آنها را برنمیتابد و همه افراد با پست و شوم شمردن

آنها، برای سرکوب کردنشان، تلاش میکنند "سایه" نامیده میشود. «کهن‌الگوی سایه در رؤیا و آفرینشهای ادبی و هنری، بصورت شخصیت همجنس فرد و با تجسم شخصی پایین و بسیار ابتدایی کسی، با کیفیات دلناپذیر یا شخصی که دوستش نداریم تظاهر میکند» (فورد هام، ۱۳۵۶: ۹۳).

نافرمانی میکاشاه در برابر فرمان یهوه و اسیر شهوت عشق تamar شدن، جنبه پست و سایه شخصیتی اوست. میکاشاه از طرفی دل در گرو عشق تamar دارد و از طرف دیگر از خشم و غضب یهوه میترسد؛ او بین دوراهی عشق زمینی و اطاعت الهی، سردرگم و پریشان است. «میکاشاه که به نوعی توانایی جلب زنان را نداشته، با دیدن تamar، آنچنان نهاد (لذت مطلق) در وجودش شعله میکشد که حاضر است در این راه، سرنوشت مردمش را نیز فدا کند. "اروس" (غریزه عشق) به همراه "لیبیدو" (غریزه شهوت) که در نهاد قرار دارند نیز تأثیر بسزایی در ایجاد کنشهای شخصیت شاه دارند» (حیدری و خانی اسفندآباد، ۱۳۹۲: ۹۳).

امنون عابد، کاهن دربار پادشاه، سعی میکند پادشاه را متوجه کارهای زشت و جنبه بد شخصیتیش -سایه او- بکند. اما پادشاه به نصایح او گوش نمیدهد. درواقع امنون عابد، نقش ضمیر ناخودآگاه پادشاه را بازی میکند. سرانجام زمانی که عذاب الهی بر شهر نازل میشود، پادشاه به هوشیاری میرسد: «پادشاه نگاه دیگری به آسمان انداخت. از گوشه‌های آسمان، ابرهای کبود، تهدیدآمیز، آرام و بااحتیاط، آنطور که انسان خیال میکرد خود را برای حمله‌ای آماده میسازند، جلو می‌آمدند» (مدرسی، ۱۳۳۴: ۳۰).

درنهایت پادشاه که با جنبه‌های پست و شخصیتی خود و سایه‌اش، آشنا شده است، آنها را پس میزند و تصمیم میگیرد تamar را از شهر بیرون کند تا عذاب الهی بر شهر نازل نشود: «میکا در همان دوراهی کشمکش قرار میگیرد. شیطان را برگزیند یا بخاطر مردم، خدا را؟ در اندیشه و زبان سنت، تکلیف آسمانی، ارزش است و ارزشها، بی چون و چرا باید اعمال شوند. احساس وظیفه به شاه فرمان میدهد که جانب یهوه (خدا) را بگیرد و "تamar" را از شهر براند» (تسلیمی، ۱۳۸۸: ۸۲).

کهن‌الگوی پیر دانا

در رمان "یکلیا و تنهایی او" شیطان نماد کهن‌الگوی پیر خردمند است. «پیر خردمند زمانی پدیدار میشود که انسان نیازمند به درون‌بینی، تفاهم، پند نیکو، تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی است و قادر نیست به تنهایی این نیازها را برآورد. پیر دانا این کمبود معنوی را جبران و محتویاتی را برای پر کردن این خلأ عرضه میکند. پیر خردمند راه رسیدن به مقصود را میداند و به قهرمان نشان میدهد» (یونگ، ۱۳۶۸: ۱۱۴).

در اکثر روایات دینی و تاریخی، شیطان چهره زشت و گمراه‌کننده دارد، اما در رمان "یکلیا و تنهایی او" شیطان چهره‌ای مثبت و خردمندانه دارد. شیطان در رمان "یکلیا و تنهایی او" بصورت یک پیرمرد مهربان و دنیادیده ترسیم شده است؛ پیرمردی که غمخوار و تسکین‌دهنده آلام بشر است. «نکته مهم در مورد شخصیت شیطان این است که او به نحوی تداعی‌کننده شخصیت کهن‌الگوی پیر خردمند است که بر سر راه قهرمان داستانها در مواقع سختی و بحران ظاهر میشود تا آنها را راهنمایی و ارشاد کند و حقیقت را بر آنان آشکار سازد» (قبادی، بزرگ بیگدلی و علیجانی، ۱۳۹۳: ۴۲).

شیطان در هیئت یک پیر خردمند به یکلیا میگوید که عاقبت انسان تنهایی است و برای اینکه حرف خود را ثابت کند، داستان عشق میکاشاه به تamar را برای او میگوید. در این داستان که شیطان آن را روایت میکند نیز سرانجام میکاشاه به فرمان یهوه، عشقش را ترک میکند و به تنهایی پناه میبرد. شیطان، در پایان یکلیا را دلداری

میدهد و به او میگوید عشق را دریابد تا زندگیش آسانتر شود: «شیطان به نوازش گونه‌های او پرداخت و گفت یکلیا تو عشق را دریاب زندگی آسانتر خواهد شد» (مدرّسی، ۱۳۳۴: ۴۴).

کهن‌الگوی نجات‌دهنده

شخصیت "شائول" در رمان "یکلیا و تنهایی او" الگوی نجات‌دهنده است. «نجات‌دهنده در حالت مقتدرش در زمان نیاز می‌آید و کمک میکند و وقتی مأموریتش انجام شد، میرود. نجات‌دهنده ترکیبی از قدرت و حمایت را عرضه میکند. برای کمک به بقای دیگران در شرایط دشوار بحران یا روندی که خود آنها بنیۀ بیرونی یا دانش درونی لازم برای عبور از آن را ندارند» (میس، ۱۳۹۵: ۱۳۷).

در رمان "یکلیا و تنهایی او" وقتی که میکاشاه بر سر دوراهی عشق و عذاب الهی قرار میگیرد، دچار بحران و سردرگمی میشود و بتنهایی نمیتواند دست به انتخاب بزند و توان لازم برای عبور از این بحران را ندارد؛ در این شرایط، "شائول" به یاری او می‌آید و کمک میکند تا از این مرحله سلامتی عبور کند. "شائول" ماهیگیر کهنسال و خوشنامی در اورشلیم است که همه مردم شهر او را به درستکاری میشناسند و برای او احترام قائلند. «همۀ مردم اورشلیم او را میشناختند و به او شائول میگفتند. او ماهیگیری بود که در کنار رود اردن تور به رودخانه می‌انداخت و در کنار شهر، کنار سگوی خانه‌ها مینشست و با پیرزنان صحبت میکرد. دختران را دلداری میداد و هیچوقت لبخند گوشۀ لبش که حاکی از تسلط و محبت بود محو نمیشد» (مدرّسی، ۱۳۳۴: ۳۹).

در آخرین روز مهلت یهوه به میکاشاه، او به میان مردم می‌آید تا با آنان صحبت کند. او مردّد است و نمیتواند بین عشق و غضب الهی، یکی را انتخاب کند. در این هنگام شائول به سخن می‌آید و از او میخواهد بخاطر مردم شهر، از عشق خود بگذرد تا شهر دچار عذاب الهی نشود: «شائول گفت: خوب نگاه کن آیا قلبت را محبت فرامیگیری؟ آیا چشمانت نمیخواهد بخاطر بیگناهی این طفل که صادقانه برای تو مزارع اورشلیم را درو میکند گریه کند؟ چرا پادشاه! چرا میخواهی گریه کنی و تسلی یابی؟» (همان: ۴۱).

شائول در هیئت نجات‌دهنده از پادشاه میخواهد بخاطر مردم شهر از عشقش بگذرد: «من هیچوقت نمیخواهم تو را بخاطر عشقت، عشق تو به زیبایی، سرزنش کنم. این سرنوشت انسان است که باید بخاطر زیبایی به هلاکت افتد. اما امروز من دیگر نمیتوانم در کوچه‌های اورشلیم راه بروم و مردمش را دوست بدارم. باید فهمید که مردم از زندگی خودشان مانند قلعه دفاع میکنند» (همان: ۴۰).

میکاشاه با شنیدن حرفهای شائول، دلنرم میشود، از عشقش میگذرد و سرانجام میپذیرد تamar را از شهر بیرون کند: «ناگهان پرده اتاق تاریک بالا رفت و تamar آهسته از آن بیرون آمد. نگاه کنجکاو او همه کس را دید و بدون اینکه کسی به او دستور دهد، از گردونه بالا رفت» (همان: ۴۲).

در رمان "یکلیا و تنهایی او" شائول بعنوان یک منجی ظهور میکند و میکاشاه را از بحران نجات میدهد. او به نوعی یادآور شخصیت طالوت در تورات است: «شائول هم که در اساطیر یهودی نام طالوت، نجات‌بخش قوم یهود است، در این داستان بعنوان منجی، میکا را در برابر وسوسه‌های تamar محافظت میکند و ساکنان اورشلیم را از خشم یهوه نجات میدهد» (قبادی، بزرگ بیگدلی و علیجانی، ۱۳۹۳: ۴۳).

کهن‌الگوی وسوسه‌گر

در رمان "یکلیا و تنهایی او" شخصیت "عسابا" نماد کهن‌الگوی وسوسه‌گر است. عسابا پسرعموی میکاشاه است و همواره در حال وسوسه کردن میکاشاه و دیگران و وادار کردن آنان به انجام گناه است. هنگامی که عازار از جنگ

برمیگردد، زنی زیبا به نام "تامار" را با خود می‌آورد. عسبا در همان آغاز، میکاشاه را وسوسه میکند که تامار را بعنوان معشوق انتخاب کند: «عسبا گفت: می‌خواهم از مولایم تقاضا کنم تامار را به کسی بسپاریم که خودش انتخاب میکند زیرا او سوغات اسرائیل است» (مدرسی، ۱۳۳۴: ۱۳).

عسبا، تامار را نیز وسوسه میکند که دست از سر پادشاه برندارد و با عشوه‌گری و طنازی او را مجذوب کند: «عسبا مدتها او را از پشت تماشا میکرد و بعد به میان سپاهیان رفت و به تامار گفت: خوشگلکم جامی به من بده و خود را به شکارت برسان. چطور او را تنها گذشته‌ای؟» (همان: ۱۶).

هنگامی که قاصد یهوه پیغام می‌آورد که تامار، شیطان یا فرستادهٔ اوست و نباید وارد اورشلیم شود، میکاشاه بتنهایی وارد اورشلیم شده و تامار را با خود به شهر نمیرد. اما عسبا دوباره پادشاه را وسوسه میکند که تامار را با خود به اورشلیم ببرد و از او دست نکشد: «عسبا دستش را به کمر گذاشت و همانطور که آسمان را مینگریست، گفت:... باید اقرار کرد زن زیبایی بود و تو میبایست خیلی بااستقامت و کودن بوده باشی که از آن دست کشیدی» (همان: ۱۸).

میکاشاه تحت تأثیر وسایس عسبا، تامار را با خود به درون قصر می‌آورد. وقتی که امنون، کاهن دربار شاه، او را از غضب الهی میتراشد، باز هم عسبا پادشاه را وسوسه میکند که به حرفهای امنون توجه نکند و تامار را در قصر نگه دارد: «عسبا برگشت و در چشمهای امنون نگاه کرد، بعد شانه‌هایش را بالا انداخت و گفت:... امنون عزیزم! صمیمانه به تو میگویم که آن دختر را، اگرچه فاسق خداوند باشد دوست خواهیم داشت» (همان: ۲۴).

میکاشاه، اسیر وسوسه‌های عسبا میشود و مردم شهر را به تامار می‌فروشد. عسبا در این ماجرا در نقش کهن‌الگوی وسوسه‌گر نقشش را بخوبی بازی میکند و براحتی با وسوسه‌هایش میکاشاه را فریب میدهد: «[میکاشاه] اسرائیل را به بهای زنی فروخته بود و در آن شهر، عسبا فقط از او حمایت میکرد و عملش را زیبایی می‌ستود. او میگفت: زیبایی تامار، ارزش تمام جهان یهوه را تا اندازهٔ تخته پوستی پایین آورده و صانع از این موضوع اطلاعی ندارد» (همان: ۲۷).

از طرف دیگر، عسبا نماد کهن‌الگوی "دون ژوان" نیز هست. دون ژوانی که پادشاه را به طغیان علیه یهوه تحریک میکند: «عسبا پسرعموی شاه که برداشتی از تیپ دون ژوان است، جلوهٔ دیگری از شیطان را نمایش میدهد، او را به پیروی از تمایلات طبیعی و غریزی خود میخواند» (میرعابدینی، ۱۳۸۷: ۳۴۶). دون ژوان، کهن‌الگوی مرد اغواگر است و همواره بدنبال اغوا کردن زنان است: «هرچند این کهن‌الگو با جسمیت و مهارت مرتبط است، معرف مردی است که تنها برای لذت فتح کردن، بدنبال شکار زنان است» (میس، ۱۳۹۵: ۶۵). عسبا هم در نقش کهن‌الگوی دون ژوان، در طول رمان "یکلیا و تنهایی او" بدنبال اغوای زنان و کامجویی از آنان است. عسبا شخصیتی است که همواره بدنبال لذت و خوش‌گذرانی است: «عسبا روی زمین نشست و گفت: پادشاه من مستم. شراب زیادی نوشیده‌ام. حسرت نخورید چند کوزه هم برای شما گذاشته‌ام. اما من مستم. سخنانم را اصلاح کنید» (مدرسی، ۱۳۳۴: ۳۷).

کهن‌الگوی کاتب

در رمان "یکلیا و تنهایی او" شخصیت "یورام" نماد کهن‌الگوی کاتب است: «کاتبان عبری در اصل منشیانی بودند که خطابه‌های پیامبران را مینوشتند، اما کم‌کم بصورت طبقه‌ای روحانی درآمدند که مسئول نوشتن و حفظ قوانین و سوابق، و رونوشت‌برداری از طومارهای پیشین و روی کاغذ آوردن سنن شفاهی بودند» (میس، ۱۳۹۵: ۱۴۳).

¹. Don juan

یورام، کاتب دربار میکاشاه است. او هر روز در قصر مینشیند و کوچکترین وقایع دربار را ثبت میکند: «کاتب هم در گوشه دیگری بر سنگی نشسته بود و بر پوست آهو وقایع را مینوشت. پادشاه خیلی آهسته به یورام نزدیک شد و گفت: هان یورام! امروز آهسته صبح شراب خوبی نوشیدم که شاید از لبان دختران اورشلیم گوارتر بود. خوب است که در تاریخ از این شرابی که روح میکاه پادشاه را تسلی بخشیده صحبت کنی» (مدرّسی، ۱۳۳۴: ۸). یورام از خود هیچ اختیاری ندارد و مجبور است که بی‌اهمیت‌ترین ماجراهای قصر و جزئی‌ترین کارهای پادشاه را ثبت کند. وقتی او بخاطر ثبت ماجراهای بی‌اهمیت و جزئی مورد تمسخر عسبا قرار میگیرد، از کارش دفاع میکند: «یورام که متوجه کنایه عسبا شده بود، دستش را روی پوست آهو گذاشت و گفت: نه عزیز من. من همه چیز را خواهم نوشت. این مهم نیست که حادثه‌ای بزرگ و یا کوچک باشد. مهم این است که آن حادثه با تمام جزئیاتش، مثل عکسی که در آب منعکس گردد، نوشته شود» (همان: ۹).

یورام معتقد است هر حادثه کوچک و بی‌اهمیت دربار، اگرچه امروز بی‌ارزش است، اما روزی مهم و باارزش خواهد شد. یورام کاتب، مانند موجودی بی‌اراده فقط وظیفه دارد حوادث را ثبت کند: «عشق و انزوای دیگران برای او اهمیتی ندارد. او از ترسها و حماقتها و یا شجاعتها و عصیانها مینویسد. او سرگذشت اسرائیل را تشکیل خواهد داد. اما در این ماجرا، صاحب عقیده و اراده‌ای نیست. او قالب تاریخ است و محتوای آن از دسترس شخصیت و اندیشه او به دور است» (دهباشی و کریمی، ۱۳۸۴: ۱۱۶). پادشاه نیز فقط یک وظیفه برای او متصور است. یورام موظف است تاریخ اسرائیل را بنویسد و نباید کاری به بااهمیت بودن حوادث یا بی‌اهمیت بودنشان داشته باشد: «میکا دست بر سینه او گذاشت و گفت: یورام! فراموش نکن که تو باید وقایع اسرائیل را بنویسی. این یک صحبت خصوصی است، پس ما را راحت بگذار» (مدرّسی، ۱۳۳۴: ۹).

کهن‌الگوی راهب

در رمان «یکلیا و تنهایی او» شخصیت «امنون عابد» نماد کهن‌الگوی راهب است. امنون عابد، کاهن و مسئول امور دینی قصر میکاشاه است: «وجه مثبت این الگو، معنویت کاملاً واضح، تعهد و سرسپردگی، استقامت و پشتکار و شاید خرد است. در وجه سایه، فرد منزوی میتواند بعنوان کسی نگریسته شود که از دنیا کنار گرفته و بیش از حد خشکه مقدّس است» (میس، ۱۳۹۵: ۱۱۳).

امنون در قصر میکاشاه، مسئول حفظ سنن و موارث مذهبی است. او سعی میکند همواره در کنار پادشاه باشد و همچنین خبرهای خوبی را برای او به ارمغان بیاورد: «امنون عابد از در وارد شد. پادشاه ایستاد و دستهایش را به کمر زد: هان امنون از کجا می‌آیی؟ امنون عصای خود را به دیوار تکیه داد و گفت: جلال یهوه بر سر اسرائیل سایه انداخته است. پسرت با نصرت از جهاد برمیگردد» (مدرّسی، ۱۳۳۴: ۱۰).

امنون در هیئت کهن‌الگوی راهب، سعی میکند همواره مناسک و آیینهای مذهبی اجرا شود و پادشاه را به انجام این مراسمات تشویق میکند: «پادشاه آسمان را نگرست و گفت: متبرک باد یهوه، که از بندگان مثل طفلانی یتیم پرستاری میکند. امنون عصایش را از کنار دیوار برداشت و گفت: خوب پسر، حالا موقعی است که به خیمه اجتماع داخل شویم و برای پدر آسمانها بخور بگذاریم» (همان: ۱۰).

در مواقعی که پادشاه دچار ترس، تردید و اضطراب میشود، امنون وظیفه دارد با بازگو کردن داستانهای مذهبی قدیمی، ترس و تردید او را تسکین دهد: «پادشاه همانطور که متفکر زمین را مینگریست گفت: امنون! پادشاه

احتیاج دارد که از داستانهای قدیم هر کدام که هولناکتر است و مردم بیشتر از آن ترسیده‌اند برایش صحبت کنی. آیا یهوه مردم را بسبب بدکاریشان مجازات نکرده؟ امنون پهلوی پادشاه بنشین و سختترین آنها را تعریف کن... -از همین جهت میخواستی داستان قهر خداوند را برایت شرح دهم؟ آیا میخواهی با ترس، اضطراب را فراموش کنی؟

-اینطور است امنون» (همان: ۲۲).

امنون، با جدیت و تمام توان و تلاشش، به حفظ سنتها و شعائر مذهبی، همت گماشته است و وقتی که تلاشهای او، با تمسخر عسبا -پسرعموی پادشاه- روبرو میشود، با عصبانیت و خشم با او برخورد میکند: «امنون که بکلی عصبانی شده بود، درحالیکه دستش میلرزید و عصایش را در مشت میفشرد، به پادشاه گفت: ای سرور اسرائیل! من دیگر نمیتوانم با این مرد در زیر یک آسمان نفس بکشم. او منحرف است. او مخالف نظم و آرامش جهان یهوه است. باید مردم را از او ترسانند» (همان: ۲۴).

و قتب که میکاشاه تمار را با خود به قصر می‌آورد نیز، امنون بسیار عصبانی و هراسان میشود. او نزد پادشاه میرود و پادشاه را از غضب الهی میترساند: «امنون با انگشت به پنجره اشاره کرد و گفت: باید نگاه کرد، خداوند! ماه میگیرد و جهان بطرف تاریکی میرود» (همان: ۳۰).

وقتی پادشاه بر سر دوراهی قرار میگیرد و غضب الهی هم دارد بر اورشلیم نازل میشود، امنون بسیار هراسناک است و غضب الهی را، ناشی از عصیان در برابر خدا میداند و خواهان این است که پادشاه، تمار را از قصر بیرون کند: «امنون آرام مانند اینکه بخواهد دعایی بخواند شروع به صحبت کرد: ما یهوه را آنچنان که سزاوار میباشد ستایش نمیکنیم، بلکه آنطور که با طبایع ما سازگار است با او حرف میزنیم. اسرائیل در این ماجرا چه خواهد کرد» (همان: ۳۵).

پادشاه نیز از امنون میخواهد به درگاه یهوه دعا کند تا غضب الهی از شهر برود: «پادشاه آهسته گفت: ای امنون برو و از خود او بخواه، برایش زاری کن، التماس نما، مصیبت اسرائیل را بیان کن. شاید از تقصیر ما درگذرد» (همان: ۳۵).

کهن‌الگوی عاشق

در این رمان شخصیت "عازار" نماد کهن‌الگوی عاشق است: «این کهن‌الگو نه تنها در کسانی که گرایش رمانتیک دارند، بلکه در هر کسی که شور و اشتیاق عظیم و تعهد فراوان دارد نیز متبلور میشود» (میس، ۱۳۹۵: ۱۰۱). عازار، پسر میکاشاه است. پادشاه او را به جنگ با قبیله بنی عمون فرستاده است و اکنون در انتظار بازگشت اوست. عازار عاشق "ایزابیل" دختر یورام کاتب است. ایزابل نیز مانند پادشاه، در انتظار بازگشت عازار است: «ایزابیل، دختر یورام کاتب بر کنار در ایستاده بود و صحرای دور را تماشا میکرد. پادشاه تا او را دید دست زیر چانه‌اش گذاشت و گفت: ایزابل هنوز صحرا را نگاه میکنی؟ دختر! خوب انتظار پسر عازار را میکشی. هیچ میدانی حسرت کامرانی پسر چطور روح مرا می‌آزارد؟» (مدرسی، ۱۳۳۴: ۸).

عازار با اینکه با پیروزی از جنگ برمیگردد، اما روحیه رمانتیک و عاشقانه‌ای دارد و چندان اهل جنگ و مبارزه نیست. این نکته را عسبا -در کنایه‌هایی که به او میزند- نیز بیان میکند: «عسبا گفت: عازار! بهتر میبود در شهر میماندی و دختران را بازی میدادی تا میان بیابانها عقب خون انسان بدوی» (همان: ۱۱).

عازار از جنگ با بنی عمون، زنی به نام تمار را به غنیمت می‌آورد. زنی که باعث مشکلات فراوان و غضب الهی میشود: «همان وقت بود که با بنی عمون جنگی کردیم و سوغات را به غنیمت گرفتیم. آنچه را که میخواستیم به

پایت بیندازم یافتم و او دختری بود از بنی عمون به نام تامار» (همان: ۱۳).
 عازار در هیئت یک کهن‌الگوی عاشق، معشوقش ایزابل را بسیار دوست دارد و با او عشقبازی میکند. عازار عاشق و دل‌باخته ایزابل است، اما تامار با عشوه‌های خود او را می‌فریبید و عاشق خود میکند. در نهایت عازار با روحیه رمانتیک خود، فریب عشق تامار را می‌خورد و دل‌باخته او میشود. پس از بیرون کردن تامار از شهر، عازار، افسرده و گوشه‌گیر میشود: «بعد از آن حادثه... سردار اسرائیل، عازار، در کناری افتاده بود... اگر رهایش میکردند خود را به دامن فلسطینیان مینداخت» (همان: ۴۴). عازار به نوعی نماد حضرت آدم نیز هست. او تحت تأثیر وسوسه‌های تامار - شیطان یا فرستاده شیطان - فریب می‌خورد و اسیر عشق او میشود: «عازار بدلیل رفتار و سخنان وسوسه‌کننده تامار، آن اراده عظیم خود را به جنگ و کسب افتخار از دست میدهد» (قبادی، بزرگ بیگدلی و علیجانی، ۱۳۹۳: ۴۳).

نتیجه‌گیری

این مقاله به بررسی کهن‌الگوهای رمان "یکلیا و تنهایی او" از تقی مدرّسی پرداخته است. براساس یافته‌های این تحقیق، انواع کهن‌الگوها در این رمان، قابل مشاهده و بررسی هستند. در این رمان چوپانی به نام "کوشی"، آنیموس یکلیاست؛ اما پدر یکلیا، کوشی را می‌کشد و یکلیا در وصال به آنیموس خود ناکام میماند. همچنین در این رمان "تامار" آنیمای میکاشاه است. میکاشاه نیز بخاطر مخالفت یهوه به وصال آنیمایش نمیرسد. درواقع تامار، جلوه منفی و شیطانی آنیماست و میکاشاه باید از وصال با او خودداری کند. یکلیا در جریان عاشق شدن به خویشتن خود دست مییابد و میپذیرد که تنهایی سرنوشت محتوم بشر است. در رمان "یکلیا و تنهایی او" شیطان برای اینکه در جامعه ظاهر شود و به نبرد با یهوه پردازد، در هیئت پیرمردی چوپان و زنی به نام تامار ظاهر میشود. نافرمانی میکاشاه در برابر فرمان یهوه و اسیر شهوت عشق تامار شدن، جنبه پست و سایه شخصیتی اوست. در این رمان، شیطان، نماد کهن‌الگوی پیر خردمند است. در اکثر روایات دینی و تاریخی، شیطان چهره‌ای زشت و گمراه‌کننده دارد، اما در رمان "یکلیا و تنهایی او"، شیطان، چهره‌ای مثبت و خردمندانه دارد. شخصیت "شاول" نیز نماد کهن‌الگوی نجات‌دهنده است و شخصیت "عسابا" نماد کهن‌الگوی وسوسه‌گر است. او پسرعموی میکاشاه است و همواره در حال وسوسه کردن پادشاه برای انجام گناهان بیشتر است. شخصیت‌های "امنون عابد"، "یورام" و "عازار" نیز، به ترتیب نماد کهن‌الگوهای راهب، کاتب و عاشق هستند.

مشارکت نویسندگان

این مقاله از رساله دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی مصوّب در دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایذه استخراج شده است. آقای دکتر شاهپور شهوری کوه شوری راهنمایی این رساله را برعهده داشته و طراح اصلی این مطالعه بوده‌اند. آقای لهراسب عالی محمدی بعنوان پژوهشگر این رساله در گردآوری داده‌ها و تنظیم متن نهایی نقش داشته‌اند. آقای دکتر امیدوار مالملی به عنوان مشاور نیز در تجزیه و تحلیل داده‌ها و راهنمایی‌های تخصصی این پژوهش نقش داشته‌اند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر سه پژوهشگر بوده است.

تشکر و قدردانی

نویسندگان بر خود لازم میدانند مراتب تشکر خود را از مسئولان آموزشی و پژوهشی دانشکده علوم انسانی دانشگاه

آزاد اسلامی واحد ایذه که نویسندگان را در انجام و ارتقاء کیفی این پژوهش یاری دادند، اعلام نمایند.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی تمامی نویسندگان است، و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است، و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCE

- Abdollahian, Hamid. (2000). Contemporary prose record. Tehran: Paya.
- Dehbashi, Ali & Karimi, Mehdi. (2005). Recognition letter of Taqi Modarressi. Tehran: Qatreh.
- Fordham, Frida. (1977). An Introduction to Jungian Psychology. Translation: Massoud Mirbaha. Tehran: Ashrafi.
- Ghobadi, Hossein Ali, Bozorg Bigdeli, Saeed & Alijani, Mohammad. (2013). "The mythical analysis of Yekolia and her loneliness and the kingdom with a view to the impact of the coup d'etat of 28 Mordad on the reflection of myths." *Journal of Literary Text Studies*. 18 (60), pp. 25-50.
- Guerin, Wilfred. (1991). A Guide to Literary Criticism Approaches. Translation: Zahra Mihankhah. Tehran: Etela'at.
- Heidari, Fatemeh & Khani Esfandabad, Saman. (2012). "Mythical critique of two novels, Malakoot and Yekolia". *Persian Language and Literature Critique Quarterly*. No. 18, pp. 105-71.
- Hoqooqi, Mohammad. (2000). A Review of the History of Iranian Literature and Literature Today; Prose, story. Tehran: Qatreh.
- Jung, Carl Gustav. (1980). Man and his symbols. Translation: Aboutaleb Tarmi. Tehran: Amirkabir.
- Jung, Carl Gustav. (1989). Four examples. Translation: Parvin Faramarzi. Mashhad: Astan Quds Razavi.
- Jung, Carl Gustav. (1994). Psychology and Alchemy. Translation: Parvin Faramarzi. Mashhad: Astan Quds Razavi.
- Jung, Carl Gustav. (1995). The nature of the mind and its energy. Translation: Aboutaleb Taremi. Tehran: Amirkabir.
- Jung, Carl Gustav. (1997). Psychology to the subconscious mind. Translation: Mohammad Ali Amiri. Tehran: Elmi & Farhanghi.

- Jung, Carl Gustav. (2000). Spirit and life. Translation: Latifeh Sadghiani. Tehran: Jami.
- Jung, Carl Gustav. (2002). Answer to Job. Translation: Fouad Rouhani. Tehran: Jami.
- Jung, Carl Gustav. (2021). Collective unconscious and archetype. Translation: Farnaz Ganji and Mohammad Baqer Ismailpour. Tehran: Jami.
- MirAbedini, Hassan. (2008). One hundred years of storytelling. Tehran: Cheshmeh.
- Mirsadeghi, Jamal. (2003). Fiction. Tehran: Mahour.
- Modarresi, Taqi. (1955). "Yekolya and Her Loneliness". Tehran: Ar. PDF version.
- Myss, Caroline. (2015). Archetypes Gallery. Translation: Simin Movahed. Tehran: Hirmand.
- Nouri Khatunbani, Ali. (2007). "Study of the effects of symbolism in Persian literature from 1332 to 1384". *Doctoral dissertation in Persian language and literature*. Tarbiat Modaress University of Tehran.
- Payande, Hussein. (2009). Literary Criticism and Democracy. Tehran: Niloufar.
- Qasemzadeh, Ali & Ja'fari Harfteh, Elaheh. (2013). "His re-reading of the text of the mythical novel of Yekolia and her loneliness written by Taqi Modarressi". *Journal of Literary Research*. No. 39. Spring. pp.113-132.
- Roton, Kenneth Knowles. (2007). Myth. Translation: Abolghasem Ismailpour. Tehran: Markaz.
- Saboor, Dariush. (2005). From the caravan of Hillah; A meeting with contemporary Persian prose. Tehran: Sokhan.
- Schultz, Duane. (2004). Personality theories. Translation: Yahya Seyed Mohammadi. Tehran: Virayesh.
- Shiri, Ghahreman. (2004). "Reflection of the Ancient Age and Torah Prose in the Works of Taqi Modarressi". *Journal of Literary Research*. winter. No. 4. Pp.102-85.
- Taslimi, Ali. (2009). Propositions in contemporary Iranian literature; Story. Tehran: Ameh Book.
- Yahaqqi, Mohammad Ja'far. (2007). Culture of myths and stories. Tehran: Contemporary Culture.
- Yavari, Hooria. (1995). Psychoanalysis and literature. Tehran: Publication of Iranian History.

فهرست منابع فارسی

- پاینده، ح. (۱۳۸۸). نقد ادبی و دموکراسی. تهران: نیلوفر.
- تسلیمی، ع. (۱۳۸۸). گزاره‌هایی در ادبیات معاصر ایران. داستان. تهران: کتاب آمه.

- حقوقی، م. (۱۳۷۹). مروری بر تاریخ ادب و ادبیات امروز ایران؛ نثر، داستان. تهران: قطره.
- حیدری، ف. و خانی اسفندآباد، س. (۱۳۹۲). «نقد اسطوره‌ای دو رمان ملکوت و یکلیا». فصلنامه نقد متون زبان و ادبیات فارسی، شماره ۱۸: زمستان. صص ۷۱-۱۰۵.
- دهباشی، ع و کریمی، م. (۱۳۸۴). شناخت‌نامه تقی مدرّسی. تهران: قطره.
- روتون، ک. (۱۳۸۷). اسطوره. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور. تهران: نشر مرکز.
- شولتز، د. (۱۳۸۳). نظریه‌های شخصیت. ترجمه یحیی سیدمحمدی. تهران: ویرایش.
- شیری، ق. (۱۳۸۳). «بازتاب عصر عتیق و نثر توراتی در آثار تقی مدرّسی». مجله پژوهشهای ادبی. زمستان. شماره ۴. صص ۸۵-۱۰۲.
- صبور، د. (۱۳۸۴). از کاروان حله؛ دیداری با نثر معاصر فارسی. تهران: سخن.
- عبداللهیان، ج. (۱۳۷۹). کارنامه نثر معاصر. تهران: پایا.
- فورد هام، ف. (۱۳۵۶). مقدمه‌ای بر روانشناسی یونگ. ترجمه مسعود میربها. تهران: اشرافی.
- قاسم‌زاده، ع و جعفری هرسته، ا. (۱۳۹۲). «بازخوانش بینامتنی رمان اسطوره‌ای یکلیا و تنهایی او نوشته تقی مدرّسی». مجله پژوهشهای ادبی. شماره ۳۹. بهار. صص ۱۱۳-۱۳۲.
- قبادی، ح، بزرگ بیگدلی، س، و علیجانی، م. (۱۳۹۳). «تحلیل اسطوره‌ای یکلیا و تنهایی او و ملکوت با نگاه به تأثیر کودتای ۲۸ مرداد در بازتاب اسطوره‌ها». مجله متنپژوهی ادبی. (۶۰) ۱۸، صص ۵۰-۲۵.
- گورین، ال. (۱۳۷۰). راهنمای رویکردهای نقد ادبی. ترجمه زهرا میهن خواه. تهران: اطلاعات.
- مدرّسی، ت. (۱۳۳۴). یکلیا و تنهایی او. تهران: نشر آر. نسخه پی دی اف.
- میرصادقی، ج. (۱۳۸۲). ادبیات داستانی. تهران: ماهور.
- میرعابدینی، ح. (۱۳۸۷). صد سال داستان‌نویسی. تهران: چشمه.
- میسی، ک. (۱۳۹۴). گالری کهن الگوها. ترجمه سیمین موحد. تهران: هیرمند.
- نوری خاتونبانی، ع. (۱۳۸۶). بررسی جلوه‌های نمادپردازی در ادب فارسی از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۸۴. پایاننامه دکترای زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه تربیت مدرس تهران.
- یاحقی، م. (۱۳۸۶). فرهنگ اساطیر و داستانواره‌ها. تهران: فرهنگ معاصر.
- یاوری، ح. (۱۳۷۴). روانکاوی و ادبیات. تهران: نشر تاریخ ایران.
- یونگ، ک. گ. (۱۳۵۹). انسان و سمبولهایش. ترجمه ابوطالب طارمی. تهران: امیرکبیر.
- یونگ، ک. گ. (۱۳۶۸). چهار صورت مثالی. ترجمه پروین فرامرزی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- یونگ، ک. گ. (۱۳۷۳). روانشناسی و کیمیاگری. ترجمه پروین فرامرزی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- یونگ، ک. گ. (۱۳۷۴). ماهیت روان و انرژی آن. ترجمه ابوطالب طارمی. تهران: امیرکبیر. چاپ دوم.
- یونگ، ک. گ. (۱۳۷۷). روانشناسی به ضمیر ناخودآگاه. ترجمه محمدعلی امیری. تهران: علمی و فرهنگی.
- یونگ، ک. گ. (۱۳۷۹). روح و زندگی. ترجمه لطیفه صدقیانی. تهران: جامی.
- یونگ، ک. گ. (۱۳۸۱). پاسخ به ایوب. ترجمه فؤاد روحانی. تهران: جامی.

تحلیل کهن‌الگویی رمان «یکلیا و تنهایی او» از تقی مدرّسی با تکیه بر جلوه‌های اساطیری کتاب مقدس / ۱۰۱

یونگ، ک.گ. (۱۴۰۰). ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگو. ترجمه فرناز گنجی و محمدباقر اسمعیل‌پور، چاپ چهارم.

تهران: جامی.

معرفی نویسندگان

لهراسب عالی محمدی: دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد ایذه، دانشگاه آزاد اسلامی، ایذه، ایران.

(Email: Mahmoudilohrasb@gmail.com)

شاهپور شهولی کوه‌شوری: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد ایذه، دانشگاه آزاد اسلامی، ایذه، ایران.

(نویسنده مسئول: Email: Sh.shahvali@iau.ac.ir)

امیدوار مالملی: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد ایذه، دانشگاه آزاد اسلامی، ایذه، ایران.

(Email: Malmoliomidvar@yahoo.com)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. no permission is required from the authors or the publishers.

Introducing the authors

Lohrasab Aali Mohammadi: Ph.D. student, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Izeh Branch, Islamic Azad University, Izeh, Iran.

(Email: Mahmoudilohrasb@gmail.com)

Shahpur Shavali Koh-Shouri: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Izeh Branch, Islamic Azad University, Izeh, Iran.

(Email: Sh.shahvali@iau.ac.ir : Responsible author)

Omidvar Malmoli: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Izeh Branch, Islamic Azad University, Izeh, Iran.

(Email: Malmoliomidvar@yahoo.com)